

## پیوند حکایت‌ها با عنوان باب‌ها در متون تعلیمی (با تکیه بر بوستان سعدی)

دکتر علیرضا محمدی کله‌سر

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه شهرکرد

اعظم ابدالی

دانشجوی کارشناسی ارشد - دانشگاه شهرکرد

### چکیده

تمثیل‌ها و حکایت‌ها بخش اصلی اغلب متون تعلیمی را تشکیل می‌دهند. این حکایت‌ها به منظور آموزش و ترغیب مخاطب و در کنار شرح و تفسیرها و توضیحات نویسنده، محتوای باب‌های مختلف متون تعلیمی را شکل می‌دهند. این ابواب به عنوان سازنده ساختار این متون، نام نکته‌های حکمی، اخلاقی یا عرفانی دارند. اما در بسیاری اوقات دلایل ذکر این حکایت‌ها در ابواب مختلف یکسان نیست و گاه حتی نمی‌توان دلیلی روشن برای گنجاندن حکایتی خاص در یک باب یافت. به نظر می‌رسد نویسندگان این متون از روش‌هایی مرسوم برای ارتباط دادن حکایات با ابواب بهره می‌جسته‌اند، که شناخت آنها حتی می‌تواند تبعات سبک‌شناختی نیز داشته باشد. در این مقاله با تکیه بر بوستان سعدی شیوه‌های مرسوم برای ایجاد این ارتباط بررسی خواهد شد. مهم‌ترین این شیوه‌ها عبارتند از تفسیر راوی، محتوای گفتگو و کلام شخصیت‌ها و ذکر روابط سببی. مورد سوم را نیز از نظر محتوا می‌توان به روابط سببی مبتنی بر ویژگی‌های اخلاقی و باورها و جهان‌بینی‌ها تقسیم کرد. با بررسی حکایات و ابواب بوستان می‌توان نتیجه گرفت که سعدی بیش از همه از بیان روابط سببی و پس از آن نیز محتوای کلام شخصیت‌ها برای ایجاد این ارتباط بهره می‌جوید. در پایان مقاله نیز درباره این موضوع بحث شده که قرار دادن یک حکایت در بابی خاص از بوستان تا چه حد به اختیار راوی یا برآمده از الزامی ساختاری است.

واژگان کلیدی: بوستان، ساختار، تفسیر، روابط سببی، گفتگو

### مقدمه

متون تعلیمی به دلیل داشتن بنیان‌های اخلاقی - دینی، عرفانی، سیاسی و فرهنگی از نظر محتوایی مهم‌ترین و غنی‌ترین بخش ادبیات فارسی محسوب می‌شوند. آثار روایی این حوزه اغلب با توجه به موضوعاتی چون اخلاق، عرفان، مذهب و حتی پاره‌ای مسائل فرهنگی - اجتماعی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته‌اند. این موضوع نشان از آن دارد که در بررسی این متون، محتوا بیش از ویژگی‌های زیبایی‌شناسی و فنی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. اگرچه سابقه این نوع متون به اندرزنامه‌های پیش از اسلام بازمی‌گردد (علی‌مددی، ۱۳۹۴: ۱۱۹)، در دوران اسلامی نیز نگارش متون تعلیمی با تکیه بر حکایات با کتاب‌هایی همچون حدیقه و کلیله و دمنه رونق گرفت (ناصر و یزدانی، ۱۳۹۲: ۲۷). مهم‌ترین ویژگی اغلب این متون، تقسیم آن‌ها به باب‌هایی شامل مجموعه‌ای از حکایات است. در پایان

اغلب این قصه‌ها، نتیجه‌گیری، پند و اندرز و نکته‌های اخلاقی به طور آشکار و مستقیم از زبان راوی بیان می‌شوند. از این رو برخلاف متونی داستانی مدرن که پیام اخلاقی و تعلیمی به صورت غیرمستقیم و پنهان منتقل می‌شود، قصه‌ها و حکایات کهن اساساً متونی مستقیم‌گو هستند (مهدی پورعمرانی، ۱۳۸۹: ۸۲). اقتدار حاصل از کلام ارجاعی راوی وی را در این متون به «فردی مقدس» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۱۰) تبدیل می‌کند. ترتیب باب‌ها و گنجاندن حکایات مختلف در این ابواب نیز از اموری هستند که راوی با دخالت خود انجام می‌دهد. در این موارد گاه حکایاتی که ظاهراً ارتباطی مستقیم با یکدیگر یا با عنوان و موضوع باب ندارند، برای رسیدن به یک موضوع اخلاقی، عرفانی یا دینی در کنار یکدیگر روایت می‌شود. در مقاله حاضر با بررسی بوستان سعدی تلاش خواهد شد تا شیوه‌های ارتباطی حکایت با عنوان باب مورد بررسی قرار گیرد. پیش از این در هیچ پژوهشی به‌طور خاص به این موضوع پرداخته نشده است امامشرف (۱۳۸۹)، توکلی (۱۳۹۱) و ... در پژوهش‌های خود به نکاتی پراکنده در مورد ارتباط حکایات با موضوعات طرح شده در مثنوی مولوی اشاره کرده‌اند.

اصلی‌ترین سؤالات مقاله حاضر عبارت است از اینکه چه راه‌هایی برای برقراری ارتباط میان حکایات یک باب با عنوان آن وجود دارد؟ این ارتباط پیش از همه برآمده از درون‌مایه‌های حکایت است یا عناصر ساختاری آن؟ و نقش راوی در برقراری این ارتباط چیست؟

در بخش‌های آینده برای پاسخ به این سؤالات، با تکیه بر بوستان سعدی، روش‌های معمول در متون تعلیمی برای برقراری این ارتباط مورد بررسی قرار خواهد گرفت و سپس به تبیین میزان تأثیر و نقش هر یک از آن‌ها در تبویب بوستان سعدی پرداخته خواهد شد.

#### ۱. تفسیر راوی

رایج‌ترین راهکار برای پیوند حکایت با عنوان باب در بسیاری از متون تعلیمی، ارائه تفسیر از سوی راوی است. بخش حاضر تنها به بررسی حکایاتی می‌پردازد که در آن‌ها مرزی روشن میان حکایت و تفسیر آن وجود دارد. مثلاً در دسته بزرگ حکایات حیوانات که معمولاً با نام فابل (fable) خوانده می‌شوند خط روایی در جایی پایان می‌یابد و سپس راوی درون‌داستانی یا برون‌داستانی به ارائه تفسیر خود می‌پردازد. این تفاسیر به عنوان حلقه ارتباطی حکایت و عنوان باب، چه در میانه حکایت قرار داشته باشد و چه در پایان آن، از نظر روایی خارج از متن روایی محسوب می‌شود. این امر از آن روست که در آنها تفاسیر پایبندی چندانی به فضا، شخصیت‌ها و اجزاء حکایت ندارند و تنها از روند کلی پیرنگ و خط داستانی مربوطه تبعیت می‌کنند (محمدی کله‌سر، ۱۳۹۲: ۱۲-۱۶). روایان حکایات تعلیمی به دلیل گسستگی تفاسیر از ساختار روایی حکایات، تفسیر را میدانی وسیع برای بیان مسائل مورد نظر خویش در نظر گرفته‌اند. از این رو، در بسیاری اوقات این تفاسیر هستند که به راحتی می‌توانند موجب ارتباط میان یک حکایت با فصل یا بابی شوند که در آن قرار دارند. به عبارت دیگر امکان تنوع تفاسیر و وابستگی مستقیم آن به موضع راوی است که موجب می‌شود یک حکایت در باب‌ها و تحت موضوعات مختلف قرار داده شود (ر.ک. پارسانسب، ۱۳۹۰: ۵۱). در بسیاری از متون کهن این ویژگی را می‌توان دید. مثنوی مولوی نمونه بارز استفاده از این امکان و شیوه ارتباطی است. هرچند در مثنوی تبویب به معنای مصطلح آن وجود ندارد، مولوی حکایات مختلف را به دلخواه خود و تنها با ارائه تفسیری پایانی و گاه غیرمنتظره در بخشی نقل می‌کند که با عنوان و هدفی خاص آغاز شده است. این امر تا حدودی در حکایات همراه با تفسیر در دیگر متون عرفانی و تعلیمی نیز دیده می‌شود. در تمامی این موارد با حذف این تفاسیر و چشم‌پوشی از آن‌ها خللی به اصل حکایت وارد نخواهد شد چون تفاسیر در ساختمان روایی اصل حکایت جای ندارند. اما نکته‌ای که باید

به آن توجه کرد این است که در حکایات مورد نظریه‌بخش حاضر، با حذف تفاسیر ممکن است ارتباط حکایت و عنوان باب گسسته شود. به عبارت دیگر تنها حلقه ارتباطی حکایت و عنوان باب همین تفاسیر بیرونی هستند. در بوستان سعدی برخلاف بسیاری دیگر از متون تعلیمی، تنها در چند مورد برای ایجاد ارتباط میان حکایت و باب‌های دهگانه از این روش استفاده شده است. یکی از دلایل این امر گفتگو محوری حکایات سعدی در بوستان است که مرز میان داستان و تفسیر را حذف می‌کند و مجال ظهور چنین حکایاتی را نمی‌دهد.

نمونه ۱: یکی پنجه آهنین راست کرد/ که با شیر زورآوری خواست کرد/ چو شیرش به سر پنجه در خود کشید/ دگر زور در پنجه خود ندید/ یکی گفت آخر چه خسی چو زن؟/ به سرپنجه آهنینش بزن/ شنیدم که مسکین در آن زیر گفت/ نشاید بدین پنجه با شیر گفت/ چو بر عقل دانا شود عشق چیر/ همان پنجه آهنین ست و شیر/ تو در پنجه شیر مرد اوژنی/ چه سودت کند پنجه آهنی؟/ چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی/ که در دست چوگان اسیرست گوی (سعدی، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

در این حکایت که در باب «در عشق و شور و مستی» نقل شده است، پس از بیت چهارم تفسیر راوی آغاز می‌شود. در این تفسیر با نگاهی نمادین تک‌تک عناصر و مولفه‌های حکایت به معانی‌ای مرتبط با عنوان باب تأویل می‌شوند تا پیوند میان حکایت و باب سوم بوستان برقرار شود.

نمونه ۲: یکی گوش کودک بمالید سخت/ که ای بوالعجب رأی برگشته بخت/ ترا تیشه دادم که هیزم شکن/ نگفتم که دیوار مسجد بکن/ زبان آمد از بهر شکر و سپاس/ به غیبت نگرداندش حق شناس/ گذرگاه قرآن و پندست گوش/ به بهتان و باطل شنودن مکوش/ دو چشم از پی صنع باری نکوست/ ز عیب بردار فروگیر و دوست (همان: ۲۱۴-۲۱۵).

در این نمونه نیز که در باب «شکر بر عافیت» ذکر شده است، تنها با نصیحت پدر در برابر عملکرد اشتباه فرزند روبرویم ولی این تفسیر پایانی است که حکایت را همچون تمثیلی برای ضرورت شکر بر عافیت نمایان می‌کند. چنانکه مشاهده می‌شود، در هر دو نمونه ذکر شده مرز میان تفسیر و حکایت کاملاً مشخص است و همچنین با چشم‌پوشی از این تفاسیر یا تفاسیر مشابه آن نمی‌توان ارتباطی میان حکایت و عنوان باب در نظر گرفت، از این رو این حلقه ارتباطی را باید خارج از ساختار روایی در نظر گرفت.

اتفاقاً اغلب مباحث پیرامون بی‌ارتباطی برخی حکایات متون تعلیمی با موضوع سخن یا باب به همین حکایات مربوط می‌شوند؛ حکایاتی که تفسیر راوی می‌تواند نوع برداشت و حوزه معنایی و گفتمانی آن را تغییر دهد. برای نمونه یکی از اشکالات مخزن‌الاسرار عدم وجود «استحکام لازم در ربط موضوع داستان و نتیجه‌گیری و تفسیر پایانی» دانسته شده است (محمدی، بهاروند، ۱۳۹۰: ۱۲۴). نمونه‌ای که از قول سیروس شمیسا برای این اشکال آورده شده حکایت روباه و بقال در باب «آفرینش» مخزن‌الاسرار است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۷-۲۱۸). باید توجه داشت که نظامی در این باب به جریان آفرینش، هدف از آن و وظایف ما در قبال آن می‌پردازد و حکایت روباه و بقال نیز تمثیلی است برای توجیه هدف آفرینش و بیان هدفمند بودن آن. این ارتباط تنها از تفاسیر پایانی حکایت دریافته می‌شود: «هرکه در این راه کند خوابگاه/ یا سرش از دست رود یا کلاه/ خیز نظامی نه گه خفتن است/ وقت به ترک همگی گفتن است» (نظامی، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

## ۲. محتوای کلام شخصیت

یکی دیگر از راه‌های ارتباطی حکایت و عنوان باب، پیام و مضمونی است که از محتوای کلام شخصیت‌های حکایت دریافت می‌شود. ساده‌ترین نمونه‌های مربوط به این بخش حکایاتی را شامل می‌شود که حاصل یک تک‌گویی یا گفتگویی دوطرفه میان دو شخصیت حکایت هستند. این نوع حکایات نیز در متون تعلیمی و عرفانی سابقه‌ای فراوان دارند ولی به دلیل ضعف ساختاری نمی‌توان آن‌ها را حکایاتی کامل خواند. این ضعف بیش از همه مربوط به خالی بودن این حکایات از مهم‌ترین عنصر روایی یعنی کنش‌ها و رویدادها است. به همین دلیل در برخی از پژوهش‌ها از آن‌ها با عنوان «حکایت‌واره» یاد شده است. این حکایت‌واره‌ها از نظر اهداف بیشتر معطوف به بیان مفاهیم هستند تا روایت‌پردازی (طغیانی و نجفی، ۱۳۸۷: ۱۰۵) و از نظر روایی نیز «نه کنشی داستانی در آن‌ها رخ می‌دهد و نه گفتگوی داستانی در معنای خاص کلمه» (غلام، ۱۳۸۲: ۲۰). با وجود این ضعف، این محتوای کلام به‌عنوان عنصری درونی است که انگیزه قرار گرفتن حکایت در بابی خاص را فراهم می‌آورد. در این حکایات معمولاً شخصی در جواب سوالی طرح شده یا مقدر به بیان مطالبی می‌پردازد که مستقیماً با عنوان و موضوع باب در ارتباط است. در بوستان سعدی نمونه‌هایی از این شیوه ارتباطی را می‌توان دید:

نمونه ۳: شنیدم که در وقت نزع روان/ به هر رمز چنین گفت نوشیروان/ که خاطر نگهدار درویش باش/ نه در بند آسایش خویش باش/ نیاساید اندر دیار تو کس/ چو آسایش خویش جویی بس/ نیاید به نزدیک دانا پسند/ شبان خفته و گرگ در گوسفند/ برو پاس درویش محتاج دار/ که شاه از رعیت بود تاجدار/ رعیت چو بیخند و سلطان درخت/ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت/ مکن تا توانی دل خلق ریش/ و گر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش... (سعدی، ۱۳۹۰: ۱۹-۲۰).

اساس این حکایت‌واره اندرزی است با موضوع لزوم دادگری پادشاه. این موضوع از فحوای کلام نوشیروان دریافته می‌شود و همین امر آن را در باب «در عدل و تدبیر و رأی» می‌گنجاند. در نوع دیگری از این حکایات کلام شخصیت عکس‌العملی است به موقعیت موجود در داستان. در این نمونه‌ها تا حدی با کنش‌ها و رویدادهای روایی مواجهیم ولی در این نمونه‌ها نیز این کلام شخصیت است که هم موجب شکل‌گیری حکایت و هم موجب ارتباط آن با عنوان باب می‌شود:

نمونه ۴: یکی را ز مردان روشن ضمیر/ امیر ختن داد طاقی حریر/ ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت/ ببوشید و دستش ببوسید و گفت/ چه خوبست تشریف شاه ختن/ وز آن خوب‌تر خرقة خویشتن/ گر آزاده ای بر زمین خسب و بس/ مکن بهر قالی زمین بوس کس (همان: ۱۷۶).

در این نمونه گفتار شخصیت واکنش و پاسخی است به موقعیت ایجاد شده در حکایت. محتوای کلام گوینده با دعوت به آزادگی و قناعت از سویی موجب پایان‌بندی حکایت و از سوی دیگر موجب ارتباط آن با عنوان باب (در قناعت) می‌شود.

روشن است که در حکایات مربوط به این بخش ارتباط موضوع باب با ساختار داستان قوی‌تر از حکایات بخش پیشین است. به عبارت دیگر حلقه ارتباطی درون حکایت واقع است و با حذف آن، حکایت شکل اصلی خود را از دست خواهد داد.

## ۳. روابط سببی

اگرچه راه‌های گفته شده در بخش‌های پیشین کم و بیش در ایجاد ارتباط میان حمایت و عنوان باب مورد استفاده قرار گرفته‌اند باید گفت اصلی‌ترین راهکار سعدی برای ایجاد این ارتباط، تصریح بر روابط سببی در حکایت است. این

شیوه که در واقع نوع خاصی از پیام برآمده از کلام شخصیت است، بیش از دو شیوه پیشین برآمده از ساختار روایی حکایت است و به همین دلیل در اغلب حکایات بلند از آن استفاده می‌شود. روابط سببی را می‌توان یکی از عناصر ساختاری روایت برشمرد. این عنصر افزون بر کارکردهایی ایدئولوژیک (نمایش دیدگاه اعتقادی راوی و شخصیت‌ها) کارکردی ساختاری نیز دارد که عبارت است از ایجاد پیوند و توالی میان کنش‌های داستان (ر.ک. پرینس، ۱۳۹۱: ۷۲). اهمیت این عنصر تا آنجاست که برخی آن را اصلی‌ترین مؤلفه در ایجاد پیرنگ پنداشته‌اند (ر.ک. فورستر، ۱۳۸۴: ۱۱۸). آنچه در اغلب حکایات بوستان سعدی آشکار است تمایل راوی به تصریح بر روابط سببی است. این روابط سببی همواره به صورت گفتگویی ظاهر می‌شود که در آن یکی از شخصیت‌ها علت رویداد یا کنشی را بیان می‌کند. این گفتگو با بیان علت حوادث، نقشی مهم در ایجاد ارتباط میان حکایت و عنوان باب ایفا می‌کند.

در حکایاتی که به این شیوه با عنوان باب ارتباط می‌یابند، حلقه ارتباطی بیشتر از دو دسته پیشین در ساختار داستان تنیده شده است. این تنیدگی از سویی به دلیل قرار داشتن حلقه ارتباطی در متن حکایت است و از سویی دیگر به دلیل پیوند آن با یکی از عناصر ساختاری و حیاتی روایت. در برخی حکایات بوستان ذکر روابط سببی تنها به منظور تصریح و تأکید بر آن اسباب و علل است و در برخی دیگر لازمه کامل شدن پیرنگ حکایت. برای بررسی نمونه‌هایی از این حکایات آن‌ها را با نگاهی مضمونی در سه دسته مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### ۳-۱. ویژگی‌های اخلاقی

حکایاتی که در آن‌ها ویژگی‌های اخلاقی دلیل اصلی روی دادن رخدادی می‌شود در دسته نخست می‌گنجند. به عبارت دیگر، در برخی حکایت‌ها، گفتگوی پایانی در شرح چرایی حوادث تنها به وجود ویژگی‌های اخلاقی در یکی از شخصیت‌ها بسنده می‌کند و همین ویژگی موجب ارتباط میان حکایت و عنوان باب می‌شود. با توجه به این که بوستان با نگاهی آرمانی به مسائل اخلاقی می‌پردازد (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۷۶-۷۷)، تعداد زیادی از حکایات مبتنی بر روابط سببی نیز بر پایه شخصیت‌هایی با ویژگی‌های اخلاقی آرمانی بنا شده‌اند. در نمونه‌های مربوط به این بخش، معمولاً همان ویژگی اخلاقی که به بیانگر روابط سببی و حلقه اتصال حکایت با موضوع باب است در عنوان باب نیز دیده می‌شود. در بوستان بیش از همه در سه باب «احسان»، «تواضع» و «قناعت» می‌توان این نوع حکایات را مشاهده کرد.

نمونه ۵: ز بنگاه حاتم یکی پیرمرد / طلب ده درم سنگ فانید کرد / ز راوی چنان یاد دارم خبر / که پیشش فرستاد تنگی شکر / زن از خیمه گفت این چه تدبیر بود؟ / همان ده درم حاجت پیر بود / شنید این سخن نامبردار طی / بخندید و گفت ای دلارام حی / گر او درخور حاجت خویش خواست / جوانمردی آل حاتم کنجاست (سعدی، ۱۳۹۰: ۸۲).

در این نمونه، حاتم پس از کنشی غیرمعمول، در گفتگوی پایانی و برای پاسخ دادن به سؤال زن به تحکیم روابط سببی می‌پردازد. این روابط پرده از وجود بخشندگی و احسان به عنوان ویژگی‌های اخلاقی در حاتم برمی‌دارد. همین امر قرار گرفتن این حکایت در باب «احسان» را نیز توجیه می‌کند.

نمونه ۶: جوانی خردمند پاکیزه‌بوم / ز دریا برآمد به دربند روم / درو فضل دیدند و فقر و تمیز / نهادند رختش بجایی عزیز / سر صالحان گفت روزی به مرد / که خاشاک مسجد بیفشان و گرد / همان کائن سخن مرد رهرو شنید / برون رفت و بازش کس آنجا ندید / بر آن حمل کردند یاران و پیر / که پروای خدمت نبودش فقیر / دگر روز خادم گرفتنش به راه / که نا خوب کردی به راه تباه / ندانستی ای کودک خودپسند / که مردان ز خدمت بجایی رسند؟ / گریستن گرفت از سر

صدق و سوز/ که ای یار جان‌پرور دلفروز/ نه گرد اندر آن بقعه دیدم نه خاک/ من آلوده بودم در آن جای پاک/ گرفتم قدم لاجرم باز پس/ که پاکیزه به مسجد از خاک و خس /... (همان: ۱۲۵-۱۲۶).

در این نمونه نیز کنش جوان، کنشی است که نامتعارف یا سؤال‌برانگیز است ولی باز هم گفتگوی پایانی با ذکر روابط سببی موجب پایان‌بندی حکایت نیز می‌شود. در اینجا نیز بازگویی علت، از وجود ویژگی‌ای اخلاقی در جوان پرده بر می‌دارد؛ ویژگی‌ای که حلقه ارتباطی حکایت با عنوان باب (یعنی «تواضع») نیز محسوب می‌شود.

در پایان این بخش توجه به چند نکته ضروری است: نخست اینکه در هر دو نمونه ذکر شده، تصریح بر روابط سببی اصلی‌ترین نقش را در درک ارتباط حکایت با عنوان باب بر عهده دارد. دوم، در برخی نمونه‌ها همچون نمونه ۶ حذف روابط سببی بیش از دیگر نمونه‌ها ارتباط حکایت با موضوع باب را می‌گسلد. سوم، به دلیل نزدیکی مفهومی برخی از ویژگی‌های اخلاقی، برخی از این حکایات می‌توانند در بابی سواى باب حاضر نیز قرار گیرند؛ به این موضوع در بخش‌های بعدی بازخواهیم گشت.

### ۲-۳. ویژگی‌های اخلاقی - رفتاری مربوط به موقعیتی خاص

دسته دوم شامل حکایاتی است که انجام کنش‌ها دلایلی اخلاقی دارند با این تفاوت که کنش اشخاص داستانی و طرح داستان به شرایطی خاص مربوط می‌شود. بنابراین این دسته را می‌توان نوعی خاص از حکایات دسته پیشین تلقی کرد. در بوستان این شرایط خاص را بیش از همه در دو حوزه عاشقانه و تدبیر شاهان می‌توان مشاهده کرد. مهم‌ترین ویژگی این حکایات، تقابل شخصیت‌ها به شکلی قالبی است. حضور شخصیت‌ها و تقابل‌های نوعی در حکایت، کنش‌ها و دلایل رخ دادن آن‌ها را نیز به صورت عناصری قالبی شکل می‌دهد. مثلاً در حکایات باب «عشق و شور و مستی» شخصیت نوعی، عاشق صادق در تقابل با معشوق، کنش‌هایی نوعی و برآمده از تقابل یاد شده را انجام می‌دهد. دلیل این کنش نیز وفا، صبر و ملامت‌کشی به عنوان یک ویژگی اخلاقی متناسب با موقعیت دانسته می‌شود:

نمونه ۷: یکی شاهدهی در سمرقند داشت/ که گفتی بجای سمر، قند داشت /... / نظر کردی این دوست در وی نهفت / نگه کرد باری به تندی و گفت/ که ای خیره سر چند پویی پیم/ ندانی که مرغ دامت نیم؟/ گرت بار دیگر بینم به تیغ / چو دشمن ببرم سرت بی دریغ/ کسی گفتش اکنون سر خویش گیر/ ازین سهل‌تر مطلبی پیش گیر/ نپندارم این کام حاصل کنی/ مبادا که جان در سر دل کنی/ چو مفتون صادق ملامت شنید/ بدرد از درون ناله‌ای برکشید/ که بگذار تا زخم تیغ هلاک/ بغلتاندم لاشه در خون و خاک/ مگر پیش دشمن بگویند و دوست/ که این کشته دست و شمشیر اوست/ نمی‌بینم از خاک کویش گریز/ به بیداد گو آبرویم بریز/... (همان: ۱۰۶-۱۰۷).

حضور شخصیت‌های نوعی عاشق و معشوق در کنار رخداد‌های عاشقانه، موقعیتی را ایجاد کرد که در آن عاشق ویژگی صبر و ملامت‌کشی را در خود دارد. بنابراین پس از تحمل عاشق بر عتاب معشوق، دلیل این کنش همان ویژگی اخلاقی برآمده از موقعیت داستانی دانسته می‌شود. این ویژگی اخلاقی که بیانگر روابط سببی است نتیجه گفتگویی در پایان حکایت است و داستان را در پیوند با عنوان باب سوم قرار می‌دهد.

در حکایات باب «در عدل و تدبیر و رأی» با تأکید بر ویژگی عدل و شیوه‌های درست حکومت‌داری، موقعیتی خاص آفریده می‌شود که شاهان را در مرکز حکایت قرار می‌دهد. تقابل شخصیتی و موقعیتی این بار بین شاه و حکیم یا عارفی است که در آن شاه باید تدبیر خود را ثابت کند یا روش حکومتی‌اش را عوض کند یا برعکس به دلیل شیوه رعیت‌مداری خویش مورد تحسین حکما و عرفا قرار می‌گیرد. در این حکایات دلیل کنش‌های اصلی حکایت وجود یا عدم وجود ویژگی اخلاقی عدل و رعیت‌پروری دانسته می‌شود. گفتنی است در برخی حکایات بلندتر به دلیل تنوع

پیرفت‌ها و خطوط داستانی، موضوعات مختلفی طرح می‌شود ولی نقطه اتصال حکایت به باب «در عدل و تدبیر و رأی»، تأکید بر وجود یا لزوم وجود ویژگی عدل در پادشاه است که از طریق تصریح بر روابط سببی آشکار می‌گردد:

نمونه ۸: شنیدم که از پادشاهان غور/ یکی پادشاه خر گرفتی به زور/ ... شنیدم که باری به عزم شکار/ برون رفت بیدادگر شهریار/ تگاور به دنبال صیدی براند/ شبش درگرفت از چشم دور ماند/ به تنها ندانست روی و رهی/ بینداخت ناکام شب در دهی/ یکی پیرمرد اندر آن ده مقیم/ ز پیران مردم شناس قدیم/ پسر را همی گفت کای شادبهر/ خرت را مبر بامدادان به شهر/ که آن ناجوانمرد برگشته بخت/ که تابوت بینمش بر جای تخت/ کمر بسته دارد به فرمان دیو/ به گردون بر از دست جورش غریو/ ... پسر گفت: راه درازست و سخت/ پیاده نیارم شد ای نیکبخت/ ... پدر گفت: اگر بند من بشنوی/ یکی سنگ برداشت باید قوی/ زدن بر خر نامور چند بار/ سر و دست و پهلوش کردن فگار/ مگر کان فرومایه زشت کیش/ به کارش نباید خر لنگ ریش/ ... فرو کوفت بیچاره خر را به سنگ/ خر از دست عاجز شد از پای لنگ/ ... پسر در پی کاروان اوفتاد/ ز دشنام چندان که دانست داد/ وز این سو پدر روی در آستان/ که یارب به سجاده راستان/ که چندان امانم ده از روزگار/ کز این نحس ظالم برآید دمار/ ... شه این جمله بشنید و چیزی نگفت/ بیست اسب و سر بر نمود زین بخت/ ... چو آواز مرغ سحر گوش کرد/ پریشانی شب فراموش کرد/ سواران همه شب همی تاختند/ سحرگه پی اسب بشناختند/ بر آن عرصه بر اسب دیدند و شاه/ پیاده دویدند یکسر سپاه/ ... بفرمود و جستند و بستند سخت/ به خواری فگنند در پای تخت/ سیه دل برآهخت شمشیر تیز/ ندانست بیچاره راه گریز/ سر ناامیدی برآورد و گفت/ نشاید شب گور در خانه خفت/ نه تنها منت گفتم ای شهریار/ که برگشته بختی و بد روزگار/ چرا خشم بر من گرفتی و بس؟/ منت پیش گفتم، همه خلق پس/ چو بیداد کردی توقع مدار/ که نامت به نیکی رود در دیار/ ... (همان: ۵۰-۵۱).

در این نمونه، دلیل پریشانی رعیت و دشنام‌های آنان، بی عدالتی و ظلم پادشاه دانسته شده است. این دلایل از سخنان پایانی پیرمرد دریافته می‌شود. در اینجا روابط سببی حلقه اتصال حکایت و باب نخست را ایجاد می‌کنند. این رابطه سببی عبارت است از: عدم وجود ویژگی‌ای اخلاقی در پادشاه. از سوی دیگر در پایان حکایت انتقادات صریح پیرمرد در پادشاه اثر می‌کند و افزون بر خریدن جان وی، منش پادشاه را نیز تغییر می‌دهد، این بخش از داستان نیز عاملی است تا یکی دیگر از ویژگی‌های پادشاهی که حاصل تقابل پادشاه و فرد دانا است رخ بنماید؛ نصیحت‌پذیری. این مقدمه‌ای می‌شود برای حکایت بعدی یعنی حکایت مأمون و کنیزک که بر محور همین ویژگی اخلاقی شکل گرفته است.

[www.anjomanfarsi.ir](http://www.anjomanfarsi.ir)

### ۳-۳ جهان‌بینی

افزون بر ویژگی‌های اخلاقی، یکی دیگر از موضوعاتی که در بیان روابط سببی حکایات بوستان مورد توجه قرار گرفته است، موضوعات مربوط به جهان‌بینی و مسائل ایدئولوژیک شخصیت‌ها (و در واقع راوی) است. تفاوت میان این بخش با بخش گذشته در این است که در بخش حاضر مسائلی که برای توجیه کنش یا مجموعه‌ای از کنش‌ها ذکر می‌شوند و تا رابطه‌ای میان حکایت و بابتی خاص برقرار کنند، برآمده از جهان‌بینی و باوری خاص در یکی از اشخاص داستانی است. اهمیت این امر تا آنجاست که می‌تواند طرح و شاکله اصلی داستان و نیز حلقه ارتباطی حکایت و عنوان باب را تعریف کند. یکی از مهم‌ترین این مسائل باور به تأثیر قضا و قدر است. در بوستان سعدی تفکر اشعری جبرگرایی تحت تأثیر گفتمان عصر نمودی بارز یافته است. این نکته به‌ویژه در حکایات باب پنجم و عنوان آن (باب رضا) آشکارتر است. در حکایات این باب شرح روابط سببی با بحث قضا و تقدیر گره خورده است.

نمونه ۹: یکی آه‌نین پنجه در اردبیل / همی بگذارنید بیلک ز بیل / نمدپوشی آمد به جنگش فراز / جوانی جهانسوز  
 پیکار ساز / ... / چو دید اردبیلی نمد پاره پوش / کمان در زه آورد و زه را به گوش / به پنجاه تیر خدنگش بزد / که یک  
 چوبه بیرون نرفت از نمد / درآمد نمدپوش چون سام گرد / به خم کمنش در آورد و برد / به لشکر گه‌اش برد در خیمه  
 دست / چو دزدان خونی به گردن بست / شب از غیرت و شرمساری نخفت / سحرگه پرستاری از خیمه گفت / تو که آه‌ن  
 به ناوک بدوزی و تیر / نمدپوش را چون فتادی اسیر؟ / شنیدم که می‌گفت و خون می‌گریست / ندانی که روز اجل کس  
 نزیست؟ / ... / چو بازوی بختم قوی حال بود / سطبری بیلم نمد می‌نمود / ... / بروز اجل نیزه جوشن درد / ز پیراهن بی‌اجل  
 نگذرد / که را تیغ قهر اجل در قفاست / برهنه ست اگر جوشنش چندلاست ... (همان: ۱۶۰-۱۶۱).

در این حکایت، توالی کنش‌هایی که به شکست نامتظره اردبیلی می‌انجامد در پایان با پرسش و پاسخی که گویای  
 رابطه سببی میان حوادث است سامان می‌یابند. این رابطه سببی با تأکید بر موضوع تقدیر رابطه میان حکایت و عنوان باب  
 (در رضا) را تقویت می‌کند. گفتنی است در این حکایت و دیگر حکایات مربوط به این بخش، بدون این روابط سببی  
 نمی‌توان در نگاه اول ارتباطی میان حوادث حکایت با عنوان باب جست.

نمونه ۱۰: بلند اختری نام او بختیار / قوی دستگه بود و سرمایه‌دار / به کوی گدایان درش خانه بود / زرش همچو گندم  
 به پیمانه بود / هم او را در آن بقعه زر بود و مال / دگر تنگدستان برگشته حال / ... / زنی جنگ پیوست با شوی خویش /  
 شبانگه چو رفتش تهیدست پیش / که کس چون تو بدبخت و درویش نیست / چو زنبور سرخت به جز نیش نیست / بیاموز  
 مردی ز همسایگان / که آخر نیم قحبه رایگان / کسان را زر و سیم و ملکست و رخت / چرا همچو ایشان نه ای نیکبخت؟ /  
 برآورد صافی دل صوف پوش / چو طبل از تهیگاه حالی خروش / که من دست قدرت ندارم به هیچ / به سر پنجه دست  
 قضا برمیچ / نکردند در دست من اختیار / که مر خویشتن را بختیار ... (همان: ۱۶۳).

در این حکایت نیز روابط سببی مبتنی بر قضا و قدر پیوند دهنده حکایت با عنوان باب است. تنها تفاوت این دو  
 حکایت در این است که در نمونه ۱۰ روابط سببی تا حد زیادی در ساختار حکایت تنیده شده و با حذف آن حکایت  
 ناقص می‌شود. این نمونه گویای شباهتی است با حکایات بخش دوم (محتوای کلام شخصیت)، با وجود این حکایاتی از  
 این دست را باید از حکایات بخش دوم جدا دانست. تنها دلیل جدایی آن‌ها نیز تأکید حکایاتی چون نمونه ۱۰ بر روابط  
 سببی است. این نکته در مورد حکایاتی چون نمونه زیر که روابط سببی از نوع شرح ویژگی‌ای اخلاقی است نیز صادق  
 است:

نمونه ۱۱: به معنون کسی گفت کای نیک پی / چه بودت که دیگر نیایی به حی؟ / مگر در سرت شور لیلی نماند؟  
 خیالت دگر گشت و میلی نماند؟ / چو بشنید بیچاره بگریست زار / که ای خواجه دستم ز دامن بدار / مرا خود دلی  
 دردمندست ریش / تو نیزم نمک بر جراحت مریش / نه دوری دلیل صبوری بود / که بسیار دوری ضروری بود / بگفت ای  
 وفادار فرخنده خوی / پیامی که داری به لیلی به گوی / به گفتا مبر نام من پیش دوست / که حیفت نام من آنجا که اوست  
 (همان: ۱۱۱-۱۱۲).

در این نمونه نیز هرچند حکایت بر اساس یک گفتگوی ساده شکل می‌گیرد، تأکید این گفتگو بر شرح روابط سببی  
 موجب می‌شود تا بنیان روایی آن محکم‌تر باشد. به عبارت دیگر در این نوع حکایات افزون بر گفتگو، از کنش‌هایی نیز  
 یاد می‌شود که پیش از این گفتگو انجام گرفته‌اند (مجنون گاهگاه به قبیله لیلی می‌رفته است، اکنون مدتی است که این  
 کار را انجام نداده). به هر حال حلقه ارتباطی این نوع حکایات را نیز باید در روابط سببی آن‌ها جستجو کرد.



با بررسی حکایت‌های بوستان می‌توان به این نتیجه رسید که تصریح بر روابط سببی یکی از عناصر مهم ساختاری در داستان‌پردازی بوستان است. از این رو ارتباط میان حکایت و عنوان باب نیز بیش از همه وابسته به همین روابط سببی است. این نکته‌ای است که می‌تواند گویای تفاوت‌ها بوستان با دیگر کتب حکمی و تعلیمی باشد.

#### ۴) ارتباط حکایت و عنوان باب؛ اختیار یا الزامی ساختاری؟

در این بخش به این موضوع خواهیم پرداخت که ارتباط حکایات یک باب با عنوان آن تا چه حد مسئله‌ای اجباری و یا اختیاری است. به عبارت دیگر راوی در این مسئله تا چه میزان دخالت دارد و در کدام یک از حالت‌های گفته شده با الزام یا اختیار در قرار دادن یک حکایت در بابی خاص مواجه هستیم. در مورد استفاده از تفاسیر راوی، آشکار است که راوی با چیدمانی تقریباً دلخواه، جریان و سرانجام داستان را تفسیر و به نتیجه مورد نظر خویش می‌کشد و به نوعی برداشت و خوانش خود از داستان را به خواننده تحمیل می‌کند. در این مسیر، جهان‌بینی و نگاه راوی بسیار مداخله‌گر است این موارد چنان‌که دیدیم در بوستان شواهدی اندک دارد. بنابراین می‌توان گفت در این موارد قرار گرفتن یک حکایت در بابی خاص اختیاری و وابسته به نوع تفسیر راوی دارد. به همین دلیل است که این نوع حکایات معمولاً بدون تفسیر راوی ارتباطی با عنوان باب ندارند و به راحتی با تغییر محتوای تفسیر می‌توانند به بابی دیگر منتقل شوند. مثلاً در نمونه ۱ اگر به جای تفسیری مبتنی بر تقابل میان عقل و عشق، از تقابل وحدت و تفرقه استفاده کنیم حکایت به راحتی می‌تواند به بابی با مضامین سیاسی و اجتماعی منتقل شود. بنابراین در این نوع حکایات راوی در ایجاد ارتباط حکایت و باب آزاد و مختار است.

در انواع دیگر حکایات، نویسنده در قرار دادن حکایت در بابی خاص اختیار کمتری دارد و عامل پیوند دهنده حکایت و باب، در ساختار حکایت یافتنی است. البته حضور چند عامل را در این میان نباید نادیده گرفت:

الف- در بسیاری از حکایات بوستان با وجود اینکه شخصیت‌ها شروع به سخن گفتن می‌کنند می‌توان لحن راوی را نیز در آن تشخیص داد تا جایی که گاه با اطمینان می‌توان گفت این راوی است که سخن می‌گوید نه شخصیت حکایت. این تداخل گفته‌های شخصیت‌ها و نظرات راوی در بوستان موجب می‌شود حتی در مواردی که عامل پیوند دهنده حکایت و باب ظاهراً در ساختار داستان واقع است، راوی را مسئول این سخنان بدانیم. اهمیت این نکته آنجاست که اولاً گفتگوها و کلام شخصیت-راوی پایان‌بخش بسیاری از حکایات بوستان است و ثانیاً ساختار متن روایی در بوستان بیشتر از کنش‌ها بر اساس گفتگوها پیش می‌رود و «بعضاً شکل مناظره دارند» (پارسانسب، ۱۳۹۰: ۲۶۹). اگر از حکایات بخش ۲ به دلیل ضعف ساختاری این گونه حکایات بگذریم، در میان حکایات مربوط به بخش ۳، راوی در زیربخش ۳-۳ بیشترین اختیار را در قرار دادن حکایات در بابی خاص دارد. به عبارت دیگر روابط سببی برآمده از جهان‌بینی (برای نمونه اعتقاد به جبر) در هیچ‌یک از حکایات مربوط به آن بخش از ساختار حکایت دریافت نمی‌شود. به عبارت دیگر این گفته‌های شخصیت است که ما را از دلیل کار خود و در نتیجه کلیدواژه‌های مربوط به باب رضا آگاه می‌کند. اگر این گفته‌ها را تا حدودی حاصل تداخل راوی و شخصیت بدانیم آنگاه می‌توان به اختیار راوی در تغییر روابط سببی و در نتیجه تغییر جایگاه حکایت در میان ابواب بوستان پی برد. برای نمونه اگر در نمونه مرد فقیر در پاسخ به شکایت همسر خود از فقر، به جای حواله دادن وضعیت مالی خود به تقدیر، وی را به قناعت و پرهیز از حرص وامی‌داشت، آنگاه به راحتی این حکایت به باب ششم (در قناعت) تغییر مکان می‌داد.

ب- در حکایاتی که روابط سببی گویای ویژگی اخلاقی و درونی یک شخصیت حلقه واسط میان آن‌ها و عنوان باب است، می‌توان رگه‌هایی از این حلقه ارتباطی را خارج از روابط سببی منتج از گفتگوهای پایانی نیز دریافت. به عنوان مثال در نمونه ۵، حاتم طایی شخصیتی است که در پاسخ به درخواست سائل چند برابر نیاز وی را به او می‌بخشد. در اینجا ما پاسخ سؤال خود به چرایی این عمل غیرمعمول را در نام این شخصیت می‌توانیم بیابیم. قرار گرفتن حاتم طایی در مرکز این حکایت خود به خود ویژگی نمادین بخشندگی را نیز برجسته می‌کند. بنابراین می‌توان گفت بدون گفتگوی پایانی نیز می‌توان ارتباطی نسبتاً روشن میان حکایت و عنوان باب دریافت. چنین امکانی در مورد حکایاتی که بر محوریت نام یک صوفی، اشخاصی تاریخی همچون نوشیروان که به صفتی خاص شهره‌اند و یا اشخاصی ناشناس که با صفتی خاص در حکایت معرفی می‌شوند (مانند «جوان پاکیزه‌بوم» در نمونه ۶) نیز گفتنی است. این نکته بدان معنی است که در این حکایات کلام و گفتگوی شخصیت‌ها با توجه شائبه دخالت صدا و دیدگاه راوی در آن‌ها- نقشی کم‌رنگ‌تر در ایجاد حلقه ارتباطی میان حکایت و عنوان باب دارند. این نکته در مورد حکایات بوستان که بسیار بیشتر از دیگر متون بر پایه گفتگوهای داستانی و کلام شخصیت و راوی پیش می‌رود اهمیتی دوچندان دارد. ولی نکته مهم اینجاست که در این صورت هم این حلقه ارتباطی نتیجه پاسخ ما و راوی به «چرا» های متن است. تنها با این تفاوت که در این چند نمونه یاد شده (که در بخش‌های ۱-۳ و ۲-۳ می‌گنجند)، اختیار در ایجاد ارتباط میان حکایت و عنوان باب اندکی کمتر است. روشن است که این «کمتر بودن» را به معنای عدم اختیار راوی نمی‌توان در نظر گرفت. با این توضیحات می‌توان دریافت که اختیار راوی در حلقه‌های ارتباطی تفسیرمحور از بقیه گونه‌ها بیشتر است و پس از آن بیشترین اختیار مربوط به روابط سببی برآمده از ویژگی‌های ایدئولوژیک و ویژگی‌های اخلاقی است. اگر حلقه ارتباطی نوع دوم (کلام شخصیت) را نیز به دلیل کلام‌محوری و امکان تداخل صدای راوی و شخصیت‌ها تا حد زیادی بتوان در اختیار راوی قلمداد کرد، باید گفت در بوستان از این نظر با حد بالایی از اختیار راوی در جابجایی و قرار دادن حکایت در بابتی خاص روبرویم. این نکته شاید بیش از همه برآمده از روایت‌گری کلام‌محور سعدی در بوستان باشد.

### نتیجه‌گیری

حکایت‌های موجود در متون تعلیمی به دلایل و روش‌هایی مختلف با ابواب این متون مرتبط می‌شوند. اهمیت این روش‌ها در این است که گاه می‌توانند برای تعیین ویژگی‌های سبکی، به‌ویژه در حوزه روایت‌شناختی، مورد استفاده قرار گیرند. به‌طور کلی در متون تعلیمی سه شیوه برای ایجاد این ارتباط و تأکید بر آن وجود دارد: استفاده از تفسیر راوی در پایان یا میانه حکایت، تأکید بر این رابطه در محتوای سخنان شخصیت‌های داستانی و بیان روابط سببی میان کنش‌های داستانی. استفاده از تفسیر راوی اگرچه شیوه‌ای مرسوم در حکایت‌ها و تمثیل‌های تعلیمی است، در بوستان نمود چندانی ندارد. در مقابل تصریح بر روابط سببی بیش از دیگر شیوه‌ها موجب برقراری ارتباط میان حکایت و عنوان باب می‌شود. در بوستان سعدی این روابط سببی معمولاً در پایان حکایت و به‌صورت یک پرسش و پاسخ بیان می‌شوند. محتوای پرسش انجام شده، چرایی انجام کنشی معمولاً غیر عادی از سوی شخصیت اصلی است. بازگویی دلیل انجام این کنش ارائه دهنده روابط سببی است که گاه در پایان با سخنان راوی هم همراه می‌شود. این دلایل گاه نتیجه وجود ویژگی‌ای اخلاقی در شخصیت حکایت هستند و گاه نیز حاصل جهان‌بینی و باوری درونی در وی. اهمیت این روش‌ها در این است که بدون تأکید بر آن‌ها برخی حکایات در نگاه نخست ربطی به عنوان باب ندارند. از این منظر حکایات دسته نخست یعنی آن‌هایی که با تفسیر راوی به عنوان و موضوع باب مرتبط می‌شوند، برای قرار گرفتن در آن باب بیشترین وابستگی را به حلقه ارتباطی خود دارند. اما چنانکه گفته شد تعداد این نوع حکایات در بوستان بسیار اندک است.

بنابراین باید گفت در بوستان حکایاتی که با توجه روابط سببی مبتنی بر وجود باوری خاص در شخصیت به عنوان بابی خاص (مانند باب رضا) مرتبط می‌شوند، بیشترین وابستگی را به حلقه ارتباطی خود دارند. به عبارت دیگر با حذف این حلقه ارتباطی و یا تغییری اندک در آن بدون تغییر در کلیت حکایت، می‌توان آن را به بابی دیگر منتقل ساخت. جایگاه اغلب حکایت‌های بوستان در باب‌های مختلف به شکلی آشکار به هدف راوی از بیان آن بستگی دارد. این نکته‌ای است که می‌تواند نتیجه کلام محوری در روایت‌گری بوستان باشد.

## منابع

- پارسانسب، محمد، (۱۳۹۰) *داستان‌های تمثیلی - رمزی فارسی*، تهران: چشمه.
- پرینس، جرال (۱۳۹۱)، *روایت‌شناسی؛ شکل و کارکرد روایت*، ترجمه محمد شهباء، تهران: مینوی خرد.
- توکلی، حمیدرضا (۱۳۹۱)، *از اشارت‌های دریا؛ بوطیقای روایت در مثنوی*، تهران: مروارید.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، *حدیث خوش سعدی*، تهران سخن.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۹۰)، *بوستان سعدی*، به تصحیح رؤیا رضائیان از روی نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی، تهران: آشیان.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، *انواع ادبی*، تهران: فردوس.
- طغیانی، اسحاق و نجفی، زهره (۱۳۸۷)، «جایگاه سه عنصر گفتگو، کنش و پیرنگ و ساختار روایت‌های حدیقه»، *پژوهش‌های ادبی*، ش ۲۲، ص ۱۰۰-۱۲۰.
- محمدی، علی و بهاروند، آرزو (۱۳۹۰)، «پایان‌بندی در داستان با رویکرد تعلیمی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ش ۱۱، ص ۱۱۱-۱۳۴.
- علی‌مددی، مونا (۱۳۹۴)، «تبارشناسی ادبیات تعلیمی؛ نگاهی به چرایی و شکل‌گیری ادبیات تعلیمی در ایران»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ش ۲۵، ص ۱۱۷-۱۴۶.
- غلام، محمد (۱۳۸۲)، «شگردهای داستان‌پردازی بوستان»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۱۸۹، ص ۱۷-۳۸.
- فورستر، ادوارد مورگان (۱۳۸۴)، *جنبه‌های رمان*، ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.
- محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۳۹۲)، «روایت‌شناسی تمثیل داستانی»، *الهیات هنر*، ش ۱، ص ۴-۲۷.
- مشرف، مریم (۱۳۸۹)، «پیوند معنایی میان حکایت اصلی و حکایت‌های فرعی در قلعه ذات‌صور مثنوی»، *کهن‌نامه ادب فارسی*، ش ۱، ص ۳۹-۵۸.
- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی و نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر*، تهران: فکر روز.
- مهدی پورعمرانی، روح‌الله (۱۳۸۹)، *آموزش داستان‌نویسی*، تهران: تیرگان.
- ناصر، محمد مهدی و یزدانی، سوسن (۱۳۹۲)، «حکایات تعلیمی و کارکردهای آن در مطلع‌الانوار امیرخسرو دهلوی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ش ۱۷، ص ۲۵-۵۰.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۱)، *منحزن‌الاسرار*، تصحیح و حواشی وحید حسن دستگردی، تهران: بهرگانگار.